

و میرا پتار علیخان و میرنثار علیخان حشر پوره پاسه بهادر مذکور و فرزند آن سید عزت
 مرحوم اندر سید عماد علیخان همزلف بهادر مذکور نسبت خوشی از خان مرحوم داشت
 و بواسطه اقبال برکات خان از قرابتیان بواسطه و آجاه و حفظ الله خان و جان مرزا خان
 و سید و لاورد خان ساکن بر بیان پور و میر حقیقت الله خلیف پیرامان الله جمیل نامی و صفا
 فیل ساکن سیکاکول و بعضی منصبداران متعینند حضور که از ایشان بهادر مذکور سبک
 و مدارامی پرداخت در وقت داشت و آقا صاحب داروغه محلائی جمعیت عرب
 حبش و غیره بجهت بی اسپ که بر روز شنبه هر هفته مقرر بود که از نظر صاحب منزل
 جوان معه اسم نویسی میگذاشت اگر این راقم سطور بتفصیل و تشیخ اسامی جزو کل
 که مدار و مامور بکار بودند پرداز و طوماری جدا باید نوشت - لهذا بر همین اشخاص
 دو تنش انحصار نمود سوائے توکران و ملازمان از اعلیٰ تا ادنا و کلائی روسا
 دور دور و تعلقداران و زمینداران و عمالان هر یک جدا جدا و شناس آقا و
 بکار مرجمه خود یا مامور و سرگرم بودند - الحاصل بهادر مذکور مدت یازده سال و
 ششماه با آئین بهین در آبادی ملک و پرورش سپاه و رفع فساد زمینداران
 و عدم خوف و هراس قطع الطریقان بلکه از شیران و ودان بمسافران و رهروان تا
 قلمر و خود و پرورش خلق الله از هر نوع و هر فن و جوهر شناسی و قدر دانی سپاه
 که صیت همیش در اقالیم خود با شنیده از مسافت دور دور فائز نزل می شدند -
 هر یک بقدر سرمایه قسمت خود کامیاب میگشت و هر فرد آدمی شعور را لایق و
 متحمل کار عمده تصور کرده بعنوان نیک سرانجام میداد و غرضیکه خطه نزل از هجوم
 صاحب جوهران کامل فن و تجارت پیشگان سهند و دکن و چنان آباد بود و دیگر خلائق
 اهل حرفات که طالب هر یک جنس توادر از عدم حصولش محروم نمی رفت و شاید
 اقبال بهادر مذکور باب تاب حسن عروج و لبگر می پاسه نشد روز به نیشار پتار

که ناگاه فلک ناتوان بین در عین بهار و اقبال و جلوس شصت و اجلال بهادر مذکور
 بنمود و سرخی و کمره معقد بر پشت نمایان شده و فراش سبزه بیماری ساخته از حرکات
 نشست بر فراست معده گردانید و همه اطیبا به تشخیص تجویز آن مرض را موسوم
 سرطان کردند - هر چند که معالجه با عمل آوردند و خون فاسد نشسته زده بر آوردند
 فائده مرتب نگشت در اندک فرصت باز و یاد شدت مرض بتاریخ پنجم شهریور
 ربیع الثانی ۱۱۹۵ هجری قمری و یکصد و نوزده و پنج مجری ازین سرک سپنج رخت هستی
 بر سبته عازم ملک بقا گردید - ان الله وان الیه راجعون مقربان خدمتگذار
 بوقت غسل میت دریافتند که مرد جسمی و لوانا بود همیشه از گردن تا کمر و دستها
 تا آرنج اندرونی تمام گوشت بدن از شدت مرض بوسیده و گداز شده بود
 لنگر در ظاهر پوست نمایان و استخوان باقی ماند مشاوران دولت مدفونش
 در همون باغ ابراهیم نمودند افسوس -

پیمان زمین گونه دامن تاب سپنج است
 عالم رنگ چون بنگار است سپنج است

ذکر حکومت فرخ مرزا خان پسر ششم جاک نشین مشیر و غیره

واقعه دران یازده

مخفی ننماند که ابراهیم خان دیون مرجم چهار فرزند از او یادگار گذاشت - اول
 فرخ مرزا خان از لطن صبیحه سید عثمان مرجم - دوم یعقوب مرزا سیوم
 ابوتراب مرزا - چهارم نورالدین علی مرزا عرف شهریار مرزا که مادر هر یک جدا
 بود - از جمله فرزندان فرخ مرزا که از همه اولاد کلمان تر بود - بنابر ترویج و حلقه
 باشی در سلک باریابان حضور سجید را یاد گذارم شسته بود چون عمرش بسینه نرسیده

رسید به تقریب شادی لکن به خوانی ابوتراب مرزا با اطلاع حضور به نریل طلب نموده
 و بجایش یعقوب مرزا را در حاضر باشی حضور روانه فرموده چون فرخ مرزا از حضور
 به نریل رسید از سعادت قدم بهوس پدر بزرگوار مستفید گردید بعد انصرام شادی
 در ظل عاطفت پدر اوقات ششماهه روز بتعلیم معامله و فنون سرداری به تربیت
 و آموزگاری میگذرانید بهرگاه که بهادر مذکور بجا رفته سرطان بیمار شد و توانا سے
 بدن به حساب مرض بضعف گرایید تمام اعزه و اراکین دولت با یکدیگر صلاح
 اندیشیده و ساعت سعید و آوان مسعود بر طبق فرموده مجموعه کمالات عرفان یگانه
 عصره الادرا ان قادر و ادخان منجم و داناسے و قایق سعد و نحس امور جزو کل را عبیر
 بر زمین که علم نجوم و هندسه کامل و ستشناسے زمانه بودند فرخ مرزا را ولیعهد کرده
 بر سندی پرتو شکن ساعتد و همه اهل دربار مراسم نذر و نیاز بجا آوردند و بعد
 انتقال خانم جمیع تقریب علانیه در بار خاص و عام در دیوانخانه جلوس کرده بگذراند
 مذکور هر یک ملازمان مثل مثل درجه بدرجه خود باپرداختند و از هر طرف طنطنه سرور
 و شادمانی و شور و تقارن خانه بصدا سے تهنیت و مبارکبادی بلند آوازه گردید مگر
 بعلو مرزا و فرید مرزا و رحیم قلی بیگ بجز در سر رشته قرابت قریبه و وفور رعینت
 و کبر اطاعتش را با غماض و استغفانه پرداختند بلکه در هنگام جلوس گذشتن
 مذکور و ملازمان که از کثرت آمد و رفت مقربان امیدوارند از دیوانخانه تادیب
 جلوه خانه گذرا حدی و شوار بود بعلو مرزا و غیره هر سه اقربا سے مذکور در صحن مقابل
 دیوانخانه حاضر بوده از راه کنایه باواز بلند این بیت میخواندند - **فرو**
 کلاه خسروی و تاج شاهی بهر گل کے رسد عاشا و کلا
 و نعل صاحب ابوتراب مرزا که طفل صغیر بود در کنار گرفت در صحن میگردید و
 هر سه کس مذکور با چند کسان بهر اهی خود از معامه پیچوم و از دهام مردم در خود با

تضحیک استہزائی کردند۔ تضرار روز ہفتم از رحلت بہادر مرحوم در ہمان باغ باقرا
 مثنویان خانہ خراب و برہم زن دولت با یکدیگر تقسیم ملک و مال بجائے خود علیہ قرار
 دادہ در تدبیر و لیجہ و مقید ساعتن خیر خواہان دوشش جو یاکے قابو و منتظر وقت گشتند
 چون ہمہ اعیان و ارکان دولت و اہلکاران اطراف و جوانب بعد گذرانیدن نذر و تقدیر
 مراتب خود ہا مطمئن و معزز گشتہ بدستور سابق ہر یک بر کار مجموعہ مامور و مرفراز
 شدند و آن سہ کس اقرب بدلیل الاقارب کاللقارب از راہ عزور و خود پسندی ^{رحم}
 شدہ بکلمات تضحیک و تحقیر باد پیا بودند۔ آخر کار کار گزاران تقدیر مشت پر طاری تیز
 آنہا را بال پر شکستہ مجوس دام ذلت و مقید نفس نکبت گردانید۔ چنانچہ با سیا و طلا
 رئیس وقت سید ولی محمد بخشی و دیگر جماعت فلا مان ہمیشی با ہم متفق شدہ ہر سہ
 اقربائے مذکور را بمقام آئینہ محل کہ بکمال نقش و صفا و عیار حیرت از چہرہ نظارت می
 و تدبیر پسندیدہ و صلاح جربستہ دستگیر ساختہ مطوق و مسلسل در تہ خانہ گلزار محل مجوس
 دام ذلت و خواری گردانیدند۔ ہمون روز بوقت نیم شب گذشتہ بگلوے آن سہ
 گرفتاران پنجہ تقدیر کمند رس کشیدہ در جوے آب چٹیل بے گور بے کفن در رگستان
 نہر متوازی ساختند آرسے۔

نظم

من در چہ نیالیم فلک در چہ خیال کارے کہ خدا کرد فلک را چہ مجال
 و بعضے رفقا و متوسلان آہنا کہ شریک صلاح و تدبیر نارسا بودند قریب ہمہ کس
 از اقربا و رفقا و شاگرد پیشہ و غیرہ کہ در وقت بہادر مرحوم ہر یک مصاحب و جان
 شخص ریاست بودند تجسس و تفحص بدست آوردہ جا بجا ہمہ را بے تامل و دریا
 عقب آن سہ کس اقربا روان معدوم مجموعہ ریاست بیک شیرازہ کشیدند۔
 ازان روز اقتدار و اعتبار ولی محمد بخشی نزد رئیس و اہل ریاست افزایش گرفت
 و جمعیت ہمراہی آن ہر سہ مجبوران معدوم پنج شش پٹالم بار و سہ ہزار پیادہ ہلسکے

احتشام که بے سردار بود همه سرگروه با و عهده داران پٹالم را به تسلی و دلاسا پرده خسته
 و عهد موافق از همه ها گرفت مسید مرتضی و مسید و میان نام هر دو همیشه زاده سخنچی
 مذکور بودند لیسر کردگی جمعیت منزبور نام زد فرموده عز و اقتیاز افزو دند - و باقی کار خاستجا
 که ازین کسان مجبور و مظلوم تعلق داشت بران هم کار پر دازان و امین معتد از طرف
 خود قرار داده انتظام کار و بار مالی و ملکی بقبضه اختیار خود در آورد بعد نظم و نسق معامله
 و رفع و خاتنگی با مستصواب و اتفاق دولت خواهان باقیمانده بقبول خاطر بخشی
 مذکور مبلغ هفت لک روپیہ با مستدعای خلعت تعزیت و سند سجالی سر فرازی
 تعلقات ارث پدر مصحوب لچھی پنڈت وکیل میر جمال الدین حسین خان خالنامانے
 ارسال حضور نمودند بنگال عالی نظر بر فدویت و جانفشانی بهادر مرحوم فرموده
 حسب العرض نامبرده سند سجالی جاگیر و غیره تعلقات بدستور سابق و اضافت
 منصب پنچزارمی ذات و پنچزار سوار و پنجاب فرخ مرزا خان احتشام جنگ عنایات
 خلعت تعزیت سرافراز و ممتاز ساخته پنڈت منور اشرف حضرت ارزانی فرمودند
 چون پنڈت مذکور با خادمت و استاد روانه نرمل گردید فرخ مرزا با مستماع خبر ^{بتهنیت}
 اثر و حصول مقصد متصل احتشام گدہ خیمہ ہائے عظیم الشان بارے استاد ^{کنندہ} گدہ
 با فواج چشم و جمیع ارکان دولت قدم از سر ساخته باستقبال عنایات و ^{تفضیلات}
 خداوندی شتافہ خریطہ ہائے عنایت نامحابت بر سر و از پیرایہ خلعت منخلع
 و زیبا درگشته بنوازش شاد دیا تہنیت و مبارک باد داخل نرمل گردید - جمیع کاتب
 ملازمان و عامہ خلایق و مساکین را بانعامات فایقہ و خیرات لایقہ مسرور و محفوظ ^{کردند}

ذکر مختار سید ولی محمد بخشیش ضلالت کشیدند نامبر از نواب

احتشام جنگ

چون بعد گشته شدن جمیع اقربا و فقاہ مبارز الملک ہونہ مرحوم قمریہ حکومت بنام
 فرخ مرزا خان بہادر حاشام جنگ و مختاریت سید و فی محمد بخشی از ذرہ
 فلک نیزنگ داشت افتاد۔ تمام مردم فرج و سپاہ و تعلق داران کارخانجات
 در انقیاد و اطاعت امرش مطیع و منقاد شدند۔ اچنانا کسی خائف طبعش
 رہ سپر گشت بہ بدرقہ نظمش رخت ہستی اورا بمنزل عدم میرسانید۔ غرض
 در عرصہ ۳۰ ماہ چنان قابض و محیط ریاست گردید کہ بے اطلاع بخشی چہ قدرت
 کہ پر گاہ حرکت نماید۔ سرگرد ہائے افواج و تمامی اعزہ دولت را کہ دیہونہ مرحوم مبلغ
 لکوک ہا صرف کردہ بحسب اقتضائے خرد رسائے خود تربیت و فراہم نمودہ بنا بر
 وقت و ہنگام کار نگہداشتہ بود و طرقتہ العین آن طبقہ را معاروم کردہ بغرور خود پسند
 شیرازہ جمعیت ریاست منتشر گردانید و رئیس وقت را سن بجدہ سالگی بود
 بقضائے عالم تا تجربہ کاری و آثار مشابہت موانست سنوان ارباب نشاط
 در نائے نوش شراب و کتاب لیس و رانسا طہر روز روز بید و ہر شب شب برات
 نمی انگاشت و عنان انتظام ریاست در ولست بدست بخشی سپردہ خود را
 در نقاب غفلت عیش و عشرت چنان محو و مشغول ساخت کہ گویا کہ گرسخت
 بے اختیار خوب زشت بر خوان بعمادست یافت۔ ہر گاہ کہ بخشی بہ بارمی آمد
 یک ساعت نجومی برآمد فرمودہ از ہمہ ہا سلام و محیر گرفتہ باز در محل محاسر
 می شد از آنجا کہ بخشی دیرینہ سال رو باہ فطرت و کہنہ گر کہ با بود۔ بہ حالت ^{حوال}
 غفلت شعاری رئیس بفرست دریافت کہ تمام انتظام ریاست معاملہ
 بدست اختیار خود و درآمد پس رئیس وجودی بیش نیست ہیچ خیال باطل
 و تجویز نمک حوامی بجائے خود قرار دادہ کھنور عرضداشت نمود کہ فرخ مرزا
 صرف طفل نا تجربہ کار کہ از ریاست خود خبری ندارد و چہ نہ ہی خزائن و جواہر ^{سیا}

و فیلان و شتران و اسپان و غیره کارخانجات که عوض مبلغ لکوها در نرمل ^{میا}
 موجود است اگر بنام این کمترین فدوی مسند سرفرازی نرمل و غیره تعلقات
 تعلقه دیوت مرحوم شرف صدور یابد پس التفضل نادان را مقید نموده بحضور ^{نور}
 روانه ساخته به بند و بست معقول خواهد پرداخت اگر چه احوال خونریزی مردمان
 و ابتری کار و بار عمده از معروضه واقع نگاران و قالیع هر روزه بعرض حضور می رسد
 لکن عرض داشت بخشی باطل به انجام بر همه واقعات فقره مستزاد گردید -
 درین صورت مزاج قدرت از مزاج بنندگان حضور بر مضامین خیرت آگین و
 شیوه نمک حرامی آن ناکار بدوران نشی پی برده جنس عرضی او در ^{بنام} رعنا
 سرکار بلقوف ساخته باحتشام جنگ ارسال فرمود چنانچه بتاریخ سن ۱۲۸۵
 ماه شعبان ۱۲۹۵ لکه یک هزار و یکصد نود و پنج هجری بوقت دو پاس به نرمل
 شرف ورود یافت مضمون عنایت نامه تفصل شمامه اینکه والد ^{زاده} آن فدوی
 در پیشگاه حضور مابدولت و اقبال مدت با تدابیر کار دانی و ترددات جانفشانی
 بتقدیم رسانیده مرتبه خود را باین پایه بلند و مدارج ارجمند متصاعا گردانید
 که پاس فدویت مرحوم مسطور ملحوظ بوده آن خان زاده بدستور سابق برایش
 پدری بحال و سرفراز فرمودیم اکنون آن فدوی خانه زاد که قلف اوست همیشه
 در ظل عنایت مابدولت پرورش و تربیت یافته لازم حزم و احتیاط ^{است}
 که نوکر را بر قدرتش درمشته عمان انتظام ریاست بدست خود دارد دقیقه از
 دقائق حزم و هشیاری فرو نگذارند درینو لا عرضی نوکران آنخانه زاد که بحضور ^{ولت} ما
 رسید جنس مرسل است بدریافت مضمونش آن نوکر نمک حرام را سزای
 معقول برساند تا مردم دیگر عبرت گیرند و عنایت حضور را همیشه بر احوال خود
 مبذول دارند هر گاه که عنایت نامه بفرخ مرزا شرف صدور یافت منظر غور

مضمونش دریافتی همچو ماهی شست خورده بتقیر او بر بخردی و نادانی خود نادم و سرشار
 گشته هر خطه و هر آن مثل بار بر خود می بچید - غرضیکه از دو پاس شب تا صبح دم و میدم
 باضطراب و اضطراب میگذاشت - علی الصبح جا بجا بقبرایمی جمعیت حکم فرموده
 جمعیت حاضر باش همه جهت قریب پانصد کس از سوار و پیاده و جویشان و شاگردان
 پیشه موجود بود - چهاردهم ماه مذکور بوقت یک پاس روز برآمده به تبنیخته نایکار
 مامور ساخت - باستماع این خبر بدیوانخانه بخشی جمعیت سه هزار سوار و پیاده
 و جمعداران و منصبداران عمده حاضر شده بر جزات رئیس تمسخر و تقسیم کنان منتظر
 وقت نشسته بودند - که ناگهان جمعیت رئیس با همه جماعت تلیل معه یک ضرب توپ
 جلو بی که بجای گوله خرطیه خورده بر کرده از باغ ابراهیم عازم حویلی بخشی گردیده
 متصل رسیدند که بخشی مذکور یادآورده کس از معتبرین جمعداران نامی شایع حسین
 و رسول بدن و سید مرتضی - و سید و میان - و مدنیخان - و جیتوارخان -
 و امر سنگه - و لچمین سنگه - و غیره از در پیچه که عقب حویلی بخشی بود برآمده
 بر جماعت مرسله رئیس یورش نمودند - جماعت رئیس بجز در آمدن بخشی نتیده بود
 سردادند که ازان صدمه بخشی مذکور دوزخم فلوس برداشته پیشتر سبقت نمود
 بعد از آن حال بعضی جمعداران مرسله رئیس مثل رحیم دادقان خانزاده روسالی
 ساکن نادیر طمع برادران خود و حیات خان جمعداد و شاه صاحب کمندان و غیره
 بمقابله پرداخته بضرب شمشیر کار آن بد سر انجام تمام ساخته سرش بریده پیش
 رئیس فرستادند - و از انجا متوجه تبنی رفقای آن شک حرام شدند - بعد
 گشته شدن بخشی در جمعیتش تفرقه پیدا شده بهر طرف راه گریز پیش گرفتند
 و مردمان رئیس کسان بنزیمیت خورده راه پر کوه و برزن همچو گله گوسفندان جا
 بجا مذبح و مقتول ساخته بجا ک عدم غلطانیندند همچنین تا سه روز بهنگام

بگیر و بکش گوش زد خلائق بود - غرضیکه در آن خانه جنگی از سوار و پیاده و سوار
 سه صد کس از معتبرین قوچ بطرف جنبی گشته شدند و از طرف شهر خیم داد خان
 حمیدار نامی و دیگر چهار کس بکار آمدند - بعد قرار واقعی بند و بست بنیة جنبی در
 حضور عرضداشت نمود - از آنجا در جلد و سوسه این کارنامه فتح و ظفر عنایت نامه
 استقلال بمقصود آفرین و تحسین بجماعت جوهر و سوزج مرصع و کتبی مروارید
 سرخ از گردید - و انتظام ریاست بے موانع غیر بوضوح انجامید - در آن ایام این
 عاصی کاتب الحروف در منزل نعل عاطفت حضرت عموی نبی محمد فاضل حرم پرورش
 یافته بسن پانزده سالگی درس کلام شریف می خواند -

ذکر تیاری قلعه احتشام گده و سنگله جهان بنا و فتح گده

فصل پنجم در بیان موضع جنگ و تیاری

بنای استحکام کیفیات این حصار رفعت آثار بدست تباری کار بگزین گشته است
 نگار چنان زیب ترتیب یافته چون نواب مبارز الملک بهادر دهبوت مرحوم
 از تیاری قلعات سابق الذکر فرغ یافته به تیاری قلعه فاضل گده که از منزل سمت
 مشرق کوهیست پیوسته از آب بنگله تالاب رنگ بتا اندوخته کا تعمیر
 شروع گردانیده بود هرگاه که پایه عمارت بمقدار قد آدم و بعضی جا زیاده از آن رو
 به تیاری آورده بود که دهبوت مرحوم تقضای الهی فوت شد - کار پروانان عمارت
 با فیر و عزم و الم عمل بر قول جهال نموده تعمیر فاضل گده را بنای تکبیت و ناسازوار
 و شکستیده دست از کار باز داشته موقوف کرده بود چنانچه تا حال نشان آن
 بنیاد باقیست - چونکه احتشام جنگ بهادر بر سر بند بر سنگ گشت - اهلکاران

عمارت عرض کردند که در حین حیات تو اب مرحوم اکثری فرمودند که بعد تیاری
فاصل گدازه پشته که فیما بین نزل و موضع کربال ملحق از بند هوبی تکالیب سمت جنوب
واقعت بشرط و فلسفه زندگی خود انشا الله تعالی در اینجا قلعه تیار خواهیم نمود ^{کنند}
که کارخانه فاضل گدازه موقوف شد ما فدیایان را درین باب بر چه ارشاد شود بدان
موجب عمل خواهد آمد چنانچه بر طبق استدعای اهلکاران عمارت بر لایحه ملاطفت
آن پشته سواری نمود اطرافش بنظر غور معائنه کرده به تیاری تسلوه حکم گردانید
کارگیران عمارت سنگ و خشت و غیره سرانجام که براس فاضل گدازه معیاشده
درین عمارت صرف کرده در عرصه نهه ماه تیار کرده بنام احتشام گدازه موسوم ^{گشته}

ذکر تیار قلعه سون گدازه

بعد تیاری احتشام گدازه روزی خاص به سیر ظفر بلع که متصل ^{موضع}
سون بر ساحل دریای گنگ بد رختان میوه جات مثل انجیر و انار و جام و قاق
وانبه پائے شیرین و تخم در هر یک روش و خیابان قسم هر یک درخت شمار صد
داشت و دار و غلی آنباغ بنام شیخ محمد علی نام بود و میوه جات مذکور از آن
باغ بسیار پیدامی شد رونق افزا شده بعد سیر گلگشت تا شائے بلع بشکار باز
و بگری توجه فرمود پس باغ جانوران طیور پر داخته پشته کوه متصل باغ مذکور بنظر در
ملاحظه فرموده همیشه خیال تیاری عمارت که مضمیر ضمیر صافی پذیرش بود ^{گدازه}
حکم فرمود که در اینجا تسلوه تیار شود بموجب حکم کارگیران عمارت از هر سو فراهم آمد
حصارے شایان باستحکام نمایان در مدت پنج ماه کرده بنام سون گدازه موسوم ^{گشته}

ذکر تیاری بنگانه منته منزله جان

بعد از انصرام کار تیار می سون گد مده به تیار می بنگله بهفت منزله جهان سنا در باغ ابریا
 که همیشه بهفت آسمان بر فووت می نازید و کار گیران و مبعران هندی و کن را بهعائنه
 در اوج او جشن دست و پاسه قدرت می لرزید بوقت بر آمدن آن بنگله کوه باک
 گرد و لواج خود را پست می نمود و هنگام سیر و تماشا آینه مقام ابواب مد نظر دور
 دور بر روسته نظر گیان می کشود - هر کس که حسن انعمارت رفیع و منازل رفیع چشم
 انصاف دیده یقین که لطف دیگر عمارات در نظرش تا پسند میگردید پر داخه کسین
 خوبی زیب انصرام شمشید و مابین آن حوض بکمال وسعت و پهنا و سه همچو تالاب
 لبریز و سیراب هنگام روشنی عکس شیشه و قنادیل هر یک رنگ افزای دیده انجم
 و جہتاب و قتیکه بر کشتی رنگین با پریر و یان نازمین و نعمه سرایان زهره جبین در بین
 عالم آب یک کیفیت نظاره موج حباب می پرداخت مراد مخلوط نعلانی و صلاوت
 شمر زندگانی بکامیاب سرور و شادمانی حاصل می ساخت زیب ترتیب داده
 بنام بنگله جهان سنا موسوم گردانید - قلعه چنیال که در حین حیات دهنه مرحوم
 نیم تیار شده بود آنرا مرتب ساخته بنام فرخ گد مده نام زد گردانید -

ذکر تیار می جامع مسجد نزل

روز سه در خدمت مقرب کارگاه صمد واقف اسرار ازل و ابد شهبسوار فلک
 رخس حضرت سید احمد گنج بخش بیکه از مشایخ کبار که در عالم جذب و سلوک لیل و
 نهار بشارت تجلیات انوار قدس اوقات گرامی مصروف میداشت و همیشه عالمی
 سجدول استفاده کلمات حقایق سمات رقم انقیاد بر صفو اعتقادی نگاشت -
 خصوص تمام ارکان دولت ریاست نزل بر آستان کرامت نشان جبین عبودیت
 می سودند در ان ایام بقید حیات بودند - رئیس مذکور نیز باریاب محفل فیض مشاکل

گشته بعد آداب مراتب نیاز مندی سر بزا نوی ادب نشست بود حضرت ^{موجود}
 در ارشاد طابین کلمه چند بر هر وان جاده صلاح و سداد و در ارج اعلاای مراتب
 حصول مراد بیان می فرمود و تمام حضار مجلس همه تن گوشش بوده مستفید و شعا
 اندوز می شدند. بعد اتمام آن محفیه کلمات رئیس مذکور بعرض پرداخت که باین
 پر معاصی هم چیزهای ارشاد شود که بجا آرد حضرت فرمودند که جامع مستی ^{کنند}
 رسیده و چوبینه اش جا بسجاسته و بوسیده گردید اگر با اتمام آن عقیدت مند
 بعمارت پنجه تیار شود یا عتق مزید یادگار زمانه و حسنات دارین حاصل گردد ^{بجس}
 ارشاد آنحضرت حکم تیاری مسجد فرمود در عرصه اندک مقبل نادیر دور و از همه چوپتوره
 و حوض تیار گردید چنانچه تاریخ مسجد مسطور محمد زمان الله گرفت و مقبل منابر مسجد
 نصب گردید -

بیت

آن ذوی الاقتسام ذی جرات کرده کاشانه چند آباد
 حسنات و ثواب تعمیرش گفت با تفت بشاه فرخ باد
 سابق مسجد مذکور مقابل پوش بود -

ذکر تیاری مسجد نیکو ^{بیت}

همدران ایام رئیس مذکور براسی ملاحظه فیلیان نه که در سواد موضع مذکور که آفت بود
 آنجا بتازگی و فزونی فیلیان بسیار نفی است چراگاه و انشت تشریف فرما شده
 شامی فیلیان با سباز و سامان ملاحظه فرموده خود لبواری نیل بسیر و تماشا
 آن سواد عازم گردید درین اثنا و احدقان فوجدار عرض کرد که درین نزدیکی در و
 مجذوب هندوستان را از مدت سه سال صحرانشین و عزالت گزین است
 سایه درختی شبانه روز میگذرد و بعضی اوقات در فیلیان سرکار تشریف آورده

هر جا که مزاج خواهد رخت اقامت می گسترده اگر کسی لقمه تو اضع کرد می خوردند
 خاطر شریف از خود بلفظ سوال نمی پذیرد باستماع این معنی رئیس بکمال ^{شناختن}
 بحضور درویش شانت باادب نیاز سعادت حضور در یافت از راه عمومیت
 معتقدانه پیش آمده عرض کرد هر چه بنده را حکم شود با حضورش بجان کوشد -
 فرمود که یک مسجدر یک چاه بنام خدا در اینجا تیار کنانیده بده تا ترا در دنیا و عقبه
 ذخیره حسنات حاصل آید بموجب ارشاد آن درویش مبلغ سه هزار روپیه نقد از
 خزانه خاص فرستاده با تمام قویدار مذکور چاه و مسجد تیار گردانید چنانچه تا حالا
 نشان برقرار است و آنند هم یادگار زمانه خواهد ماند بعد تیار می مسجد و چاه در پیش
 چند روز مانده از استیحا که مجذوب بود و انقدر علم کجا رفت -

ذکر توجه فرمودن ایالتی بندگان کابل سفیر کولاس و طلب نمودن اجتنام ^{جنگ}

برای ملازمت حضور کرامت اقتباس

در سال ۱۹۶۱ که هزار و یکصد و شش هجری لواب مستطاب معالی القاب میر نظام ^{بادر}
 بندگان عالی خود بدولت و اقبال لوائی حضرت اساس سفیر کولاس برافراشته
 بقدم مهمنت لزوم فضا سے آن تواج رار شک گلزار ارم ساخته بودند بعد
 چند سے ایام بر شکال در رسید در اینجا حکم تیار و لغی صدور گردید کار پردازان
 سرکار عالی رئیس مذکور را حکم استدعای ملازمت حضور نمودند از اینجا ^{خروج}
 مال و منال در دایع کوهت ایاغش جاگیر شده شناسا سے مرتبه خداوندی و ^{اعتیاد}
 لوازم بودیت و بندگی از صفوه خاطر بطاق نسیان گزارشته عاقبت اندیشی
 کار نظر بود و سر تکب بجرکات ناشایسته شده بود و نیز بور فلانیدن حواشیان

کوتاه بین و مصاحبان فساد آئین حصول ملازمت حضور را بر خلاف راستی نامند
 اندیشیده تیز و حیلہ پردازی اقبال نہ نمود بوقوع مشیوہ بہانہ ہواست مزاج مبارک
 بندگان حضور پر ناخبر بہ کاری و بغاوت شعاری و مورد غتاب گشتہ ہرچون سال
 بہ تہنید و ہستیصال آن خود پسند بد افعال قرار واقعی صورت بند کہ ناگاہ بحسب
 اتفاق تقدیر میر عبدالحی خان بہادر مصمام الملک ثانی کہ عمدہ ترین امر ^{الشان} و رفیع
 سرکار عالی بقضائے الہی پیمانہ حیات را لیریز بادہ اجل ساختند۔ لہذا بور و دو ^{فقہ}
 ناملاکیم مرکز خاطر ہمایون بروقت معین موقوف ^{حیدرآباد} امشتہ خود بدولت مراجعت نہ
 فرمود۔ بعد وفات مصمام الملک مرحوم انتظام کار و بار دیوانی بنام مشیر الملک
 بہادر سہراب جنگ بطور نیابت تفویض یافت بعد چند روز موافق ضابطہ
 سرکار رسم مبلغ نذرانہ بر تمام جاگیہ داران و منصبداران تسلیم و سرکار عالی از
 حضور مقرر شد۔ ازان جملہ موافق تقسیم ممالک محروسہ مبلغ نہہ لاک روپیہ بنام
 احتشام جنگ کہ معتبرین از ہمہ جاگیہ داران حضور بود واجب الدین آمد ہر جا کہ
 بطلب مبلغ مذکور احکام حضور شرف صدور یافت۔ بعضے میگویند کہ آن اجل
 بدر جواب احکام خداوندی عرضداشت از راہ گستاخی موخریٹہ سرب باروت
 در خوان نہادہ روانہ حضور ساخت یعنی بجائے مبلغ مذکور ایتقدر جنس حاضر است
 بعد ملاحظہ عرضی سرسبز خیر و سری و بغاوت شعاری او پیش از پیش ^{نظہور} سید
 پس تہنید و ہستیصال آن مفسد بد خصال لازم دانستہ افواج حضور متعین گردید۔

ذکر متعین شدن افواج قاہرہ سرکار عالی کہ درگی سراسرالدو بہا سہر جنگ

عرف گہانسی میان بدست آوردن تہانہ حصار بودن

در سال یک هزار و یکصد و نود و هفت هجری بنا بر تادیب و چشم بنامی مفسد
 خیره سر از پیشگاه حضور محمد حسام الدین خان بهادر کامیاب جنگ سردار جنگ
 عرف گهانشی میان یکی از برادران نواب ابوالفتح خان بهادر شمس الامراکے
 بسیر کردگی پایگاه خاص شرف اختصاص داشت با جمعیت دو هزار سوار حرار
 و سه هزار بار ساله نادر جنگ کلاپوش فراشیش متعین ساخته شرف حضرت
 ارزانی فرمودند غانم کورطی مراحل و قطع منازل نموده بمقام قصبه کوئنگیر مضرب
 خیمه نمود. از آنجا قصبه بودن متعلقه مفسد بقاصد چهار گروه بود. بهادران سرکار ^{عزیز}
 و قابو تاخته سر سواران حصار بودن تسخیر کرده بقبض و تصرف اولیای دولت
 در آوردند هر که از جماعت مفسد رو بکاری شدت تیغ می گردانیدند. رستم خان
 نامی همبدار با جمعیت یکصد سوار و دو صد پیاده از طرف مفسد به تپان داری آنجا
 مامور بود. پیورش بهادران سرکار تپانها ورده بنزیمیت رافینیت شمرده به
 نزل گرسخت. و گنگنا نامی یک سردار مهنود از طرف مفسد به تپان داری موضع
 راکاس پیٹ که متصل بودن واقعت نام زد بود سرش بریده به دروازه حصار
 اوختند.

ذکر و آشنای افواج مفسد نزل بسیر کردگی لاور جنگ ابل شمش

بمقابله گهانشی میان شکست یافتن آنها بدست بهادران سرکار

چونکه انسان را ایمان بکبت و زوال دولت در پیش آید کار گزاران تقدیر و نصیب
 فراشیش تفرقه انداز گشته دانای سواد و بهبودش را بنادانی و طریق تفحص
 و زیان را بدانای مبدل ساخته سجاده عملالت دره گرامی گردانید. هرگاه که

خبر وحشت اثر تسخیر نمودن بهادران سرکار تھانه مقصود بودن لسمع احتشام جنگ
 ز مسید جمعیت دوازده هزار بار و بست ضرب توپ از تمامی فوج خود انتخاب
 کرده بسرکردگی دلاور جنگ و ابومیان مهدوی و امان اللہ خان و غیره جمعی را
 در ساله داران نامی و دیگر دو سردار را چرو در از قرا بتیان راجه با سید کمال
 بمقابلہ گھانسی میان روانہ نموده جمعیت مذکور از گھاٹ موضع کشتاپور عبور گنگ
 نموده در عرضہ اندک قریب بودن رسید از آنجا جمعیت سرکار عالی از حصار بیرون
 برآمده صف آرا گردیده مقابل گشت۔ فرنگی مذکور با ضرب صاعقه کردار چنان
 آتش بازی نمود کہ قدم استقامت فوج سرکار عالی بلغزشش در آورد و قریب
 کہ صورت انتشار واقع شود و سواران فوج مخالف بمعاوضہ تفرقه فوج سرکار عالی
 کہ فتح نصیب مایان گردید از راه غرور و خود پسندی با وصف متاہی دلاور جنگ
 فرنگی از جای خود حرکت کرده پورشش نمودند۔ درین اثنا گھانسی میان با جماعت
 قلیل کہ قریب دو صد سوار آزموده کا ریک طرف استاده بود بر فوج مخالف
 از کین گاہ اسپان تاخته جنگ بہادرانہ و کارنامہ رستمہ بطہور رسانیدہ با
 الہی و نیرو سے اقبال خداوندی فوج مخالف را شکست فاحش داده منہزم
 گردانید۔ و ابومیان مهدوی و امان اللہ خان و دیگر دو سردار از قوم راجھی و
 ہمہ انہار اسر بریدہ بنوک سنان انگشت نما سے خاص و عام گردانید و دو
 رنجیر فیل بان شان و نقارہ کہ در حوضہ آن خریطہ ہا سے خزانہ معمور بود تسخیر
 غنیمت کردہ شادیا نہ فتح و ظفر بنوازشش در آورد و۔ وقتیکہ فرنگی مذکور
 نقشہ فوج خود اتر دیدہ با جماعت پٹالم خود بطور قواعد قلعہ استحکم ساختہ تمام
 روز بمیدان کارزار توپ بازی نمودہ از آنجا بوقت شب راجھ قہقری
 کردہ باز بمقام کشتاپور رسیدہ ہمہ گرسختگان و نہر میت حوزدگان را باطنی

خاطر جمعی منسیر ہم آورده باز بمقام جنگ متوجه گردید و بعضی سواران فوج مخالف
 از میدان کارزار گریخته به پناه قلعه بالکنڈہ متواری شده بودند در آن ایام نواب
 ابراہیم منور خان المخاطب بجان زمانخان بہادر یکے از امرائے بادشاہی کلید
 حراست آقلعہ بدست اختیار خود داشت سواران مفرور را اندرون آبادی آمدن
 نداد و قریب بود کہ اسپان و پاپوان آہنہارا حکم فتوح دادہ بہ تہنیہ پرداز و در مضورت
 سواران مذکور از سمیعنی آگہی یافتہ بہزارندامت و پشیمانی از راہ دودگھاٹ عبور
 کنندگن نمودہ داخل نرمل شدند۔

ذکر غزیمت نمودن افواج امرایان حضور بنا بر یک گھاٹنسی میان دو دیگر و قلعہ

جنگ کشتاپور

چون فوج مخالف شکست یافتہ رو بہ زمیت نہاد گھاٹنسی میان بنا بر اطلاع
 عرضداشت متضمن بودیستخ و طغر با فتوحات دوز بخیر نیل و نشان و نقارہ
 و احوال کشتہ شدن سر کرده ہائے فوج مخالف ارسال داشت۔ بندگانعالی
 بملاحظہ عرض و فتوحات بر جرأت و مردانگی آفرین و حسین فرمودہ با خلعت
 جواہر و شمشیر کمر خطاب محمد حاکم الدینخان بہادر سردار جنگ سرفراز و ممتاز
 ساختہ افواج دیگر از حضور ملک بہادر مذکور مثل شرف الدولہ بہادر و زور افروز
 و حشمت جنگ و مسیف جنگ و امیر الدولہ وغیرہ رسالہ ہائے سائر و جاہ
 داران قریب چیل ہزار سوار و پیادہ روانہ فرمودہ تا ملحق شدن افواج لکھی بہنا
 مذکور از مقام پوین کو جہادہ بقصبہ بالکنڈہ کہ از کشتاپور سترگروہ فاصیادارد
 در تالاب حضرت شاہ بدھن صاحب قدس سرہ مضرب خیمام نمود۔ من بعد

بلیک امرابا فوج خود پانده شریک شدند و فرنگی مذکور که بر موضع کشتا پور قیام
 داشت باستماع آمد فوج سرکار از راه خیرگی و شورشی اکثر بر گوی شکر فیروززی دست
 تطاول دراز کرده مصدر اذیت و غارت میشد و گهانی میان میر شکر بادگیر امرای
 نامدار مصلحت و مشورت کرده به بنیہ فرنگی عازم گشتند۔ از صبح تا شام فیما بین معرکه
 توپ و تفنگ ماند۔ چنانچه در آن جنگ احتشام جنگ در لشکر فرنگی از نرمل رسید
 حاضر بود قطع نظر فرنگی مذکور از آن روز غلبه فوج فیروززی زیاده از دائره امکان دیده
 با ساز و سامان اضراب و دواب با همگی لشکر خود عبور گنگ کنا بنده بر موضع
 کاندلے کپیج گروه از نرمل واقعت مقام نموده و فوج سرکار عالی بفرنگی قرار روئی
 چشم نمائی کرده باز بمقام بالکنده فائز گشته عشره محرم شریف در اینجا گزرا نیدند
 در آن ایام این عاصی کاتب الحروف بسن سیزده سالگی بوده از بالا حصار قلعه
 بالکنده تماشا کے جنگ کشتا پور می نمود۔

رآباد
 حمید

ذکر متوجه شدن بندگان عالی خود بدلت اقبال فرزند بیاد

و تسخیر نمودن تسلو حکیتال غیره احوال که در آن ایام روداد

هر گاه که خبر فیروززی اثر طغری یافتن سردار جنگ بهادر بر فوج مخالف بسبع نواب شمس
 مرحوم رسید گاه شکر بدرگاه قتلح حقیقی بجا آورده آنچه فتوحات قیل و نشان
 و نقاره و خزان که فتوحات بودن بدست آمده بود با عرض بهادر مذکور بنظر حضور
 گزارانید۔ بعد روانه شدن افواج امرایان سابق الذکر ملک بهادر مذکور بندگان عالی
 خود بدولت علم بهضت برافتر همیشه متصل بلغ گور و هند اس چندے مقامات
 فرموده از اینجا بکوچه های استواتر بقصبه ایملواره جلوہ تازہ بخشیده ایام عشره

شریف که شروع سال ۹۸۰ هجری قمری و یکصد و نود و هشت هجری بود گذرا
از اسخا با همیچہ رایات عالیات حوالی قلعه جگتیال تابان و درخشان گردید۔ سید
ظفر الماس از طرف مخالف سحر است انقلعه نام زد بود و در و دو مو کب اقبال
باجاہ و جلال خداوندی مدت است بکروز با توپ و تفنگ شط قلعداری سجا اور
آخر الامر لشرف آستان بوس سندگان حضور مشرف گردید و بدستور سابق
قلعداری جگتیال و بخطاب ظفر الماس خان بہادر سرسرا از گردید۔ بعد مفتوح
شدن قلعه مذکور لشکر ظفر سپہ از راه کٹر میال و کورٹلہ و مٹ پٹی و موضع پالم
جلوریزا انوار گشتہ۔ ہر گاہ کہ سواری خاص بنزدیکی قلعه بالکنڈہ رسید سردار جنگ
بہادر و غیرہ امرایان مذکور کہ بمقام بالکنڈہ مقام کرده بودند با جماعت خود با جوق
جوق و دستہ دستہ آراستہ بادے لوازم اداب و تسلیمات پرداختہ
سجھول دولت رکاب سعادت مستفید کامیاب گشتند۔ غرضیکہ آن روز
سرد و فوج ظفر موج با ہم ملحق شدہ بموضع گشتا پور رونق مقام بخشیدند۔
روز دوم کہ آب گنگ پایاب بود بر موضع کانڈے مضر خیم فروردند۔

ذکر مجاز نمون سیدی پاتوبان فوج کار بستنگ شدن ناوہ سرت

بہادران کارزار در میدان تالابچہ موضع سرکاپور و چٹیال

سواران منتقلہ فوج سرکار متصل قلعه چٹیال بطریق سیر و شکار بقاصدہ دور نمایان
گشتند و فوج کہ پابین تسلہ مذکور فرود آمدہ بود میگونید کہ آن روز احتشام
بنابر بند و نسبت تلجمات و شہر پناہ نرمل رفتہ در سجا فوج خالی از سردار بود با
آمد آمد فوج منتقلہ سرکار ہیشیا گشتہ رجوع بمقابلہ گردید و قلعدار لڑا لڑا لڑا قلعه

چٹیاں آغا ز توپ و تفنگ نمود۔ چنانچہ از صدمات گولہ ہائے پے در پے اکثر نشانہا
 درختان انہ و صحرائے بر زمین افتاد و افواج سرکار بہپور و دلاوری داد مردانگی
 دادہ با فتح و ظفر باز بہ شکر فیروز می ملحق شدند۔ در ان ہنگام آراستہ صولت جنگ
 سپہ بہور جنگ بہادر شرف الدولہ بفریب گولہ جام شہادت چشید۔ چنانچہ نشان
 مزارش در موضع منیس پلی واقعست میوم آن روز در ولایت پایگاہ خاص
 رسالہ محمد عظیم خان و غلام امام خان و امجد الدولہ و سردار جنگ زور آور جنگ
 با فوج مغلیہ ہائے کلاہ پوشش و دیگر افواج امرایان عظام ارادہ یورش نمودن
 بر قلعہ مذکور پیش تہاد خاطر داشتہ و خود بدولت سبذگانعالی محاذی قلعہ چٹیاں
 پشتہ کوہ رونق افزا شدہ ملاحظہ افواج می فرمود۔ کہ درین اثنا سیدی یا
 نام و میر صاحب و مقرب بدار ونگلی تو شکخانہ و خزانہ و دیگر رسالہ ہائے عریبا
 و حبشی و روہیلہ کامرو او کار فرما بود و بہپور و مردانگی و دیانت نیر خواہی ذی اعتبار
 و معتاد علیہ بود۔ چونکہ اعتشام جنگ خبر لشخیر شدن قلعہ مگتیاں و منحرف گشتن
 سیدی ظفر الماس قلعہ دار نمک پروردہ قدیم و ملازمت نمودن بہ ہمتی عقل
 صواب نمائے خود بحضور سبذگانعالی شنید بر تمامی گروہ جویشان و علماء مان
 بحال غضب و غصہ مور و عتاب گشتہ بہ بیوفائی این طائفہ سخن در شستہ
 لغزین و کلمات ناسزا و غیر آئین بر زبان آوردہ حرف اعتبار و قدویت تہاد
 در الوقت سیدی یا قوت ہم در زمرہ سامعین حاضر و الفاظ ناسزا بر خاطرش
 ناگوار گذشت۔ ازان روز منتظر وقت بود۔ اتفاقاً افواج سرکار بمیدان کارزار
 نمودار گشتند بمقتضائے نشہ غیرت با جمعیت یکہزار عرب و روہیلہ و حبشی
 قلعہ چٹیاں را گذاشتہ بمقابلہ فوج سرکار کمر ہمت بر لبست چونکہ نزدیک تالاب
 سرکار پور رسید شاہبازان فوج سرکار منتظر لشکار قابو می بستند۔ یکبارگی از

بها طرف اسپان تاخته با یکدیگر پیوستند فیما بین پیاده و سواران چنان معرکه
 جنگ و جدال بظهور رسید که تا حال مردم دیرینه یاد میکنند و آنده هم یادگار زمانه
 خواهد ماند. غرض که بهادران سرکار همه آنها را کشته و مجروح ساخته مسیدی پاویت
 که در میدان معرکه جراحت با برداشته خون چکان افتاده بود. زنده دستگیر کرده
 حضور آوردند.

ذکر آنست نمودن هشتم جنگ با مستمنو اما ما برین اصل حضور و نطق افزا

شد بنده عالی نزل بسیرتاشا ابراهیم باغ و او شد هشتم جنگ

بضواری بلند ایلچپور

بعد شکست یافتن جمعیت سیدی یا قوت و اب رعب اقبال عدو مان خداوندی
 بر فوج مخالف چنان استیلا یافته حکم نداد که بار دیگر کسی نام مقابله جنگ بر زبان
 آورد همه اعیان و ارکان دولت دم سرد و رنگ زرد گشته هوش و حواس
 باختند. در آن حال والده هشتم جنگ عرض داشت متضمن عفو تقصیرات که
 این فدوی صرف خانه زاد از ایام خورد سالگی پرورش یافته و شک پرورده
 جناب بنده گان حضور است از راه خود پسندی و ناسمجریه کاری بر سخن شنوی عمل
 نکرده عزیز لجه یاس و ندامت گردیده حرکاتیکه بمقتضای کم طالعی قسمت و ناسمجری
 مساعدت ایام از و بظهور رسیده بسزای اعمال و نتیجه افعال خود رسید
 امید و از فضل و کرم خداوندی آنست که عفو جراتخانه زاد و موجب امن و جان
 بخشی این ذره بمقیار تمیضات مهر کرم در آفاق عالم مشایخ و هویدا گردد و جناب

خداوندی بعد ملاحظه عرضی از راه ترجم و بنده نوازی ماما بطن اصیل را با شخصه بار ^{مکمل}
 که تالیف قلوب یک جهان جزو کل و همیشه مضمرد و مخمر بود براسه دیدن اعتشام ^{حکمت}
 روانه فرمود - ماما سے مذکور کہ جهان دیدہ و دیرینہ روزگار بود اجدد دعا و بلاستانی
 ہار گل در بر انداخت - بجز خوشبو سے گلاب و ماغ سخوت ایلغ کہ لبریز از نسا و بوغانت
 و آئینہ خاطر مشعلو بزنگار قادت بود مصفا و معطر ساخت - ماما سے مذکور نکلات
 فہمائش طفلانہ و سخنان لغز و بہانہ مزاحش اور آغوش دل جمعی قرار دادہ چنان نحو
 و مشتاق ملازمت گردانید کہ مضطر بانہ براسپ ترکی سوار شدہ ہمراہ ماما سے مذکور
 بملازمت حضور شتافت - بندگان عالی بعفو تقصیرات سابقہ و ذلات لاحقہ پرداختہ
 با انواع توجہات و عنایات سرفراز ساختہ باطمینان و دلسا باز بمقامش روانہ فرمود
 ازان روز جنگ و پر خاش موقوف گردید و صورت صلح بظہور رسید روز دیگر
 حکم حضور باعتشام جنگ شرف صدور یافت کہ والد آنخانہ زاد عمارت ابراہیم باغ
 بیکال درستی و خوشنمائی تیار کردہ میخواہم کہ بانبند و نسبت محلات بسنہر آن باغ پرداختہ
 حسب الحکم خداوندی نام بردہ تمام مستورات و علائق خود از محلات باغ بر آوردہ
 متصل عید گاہ ڈیرہ ہا استاد کنا نیدہ داخل گردانید و محلات باغ خالی ساختہ
 بنظر بندگان حضور گذرانید چونکہ بند و نسبت باغ با در و دیوار شہر پناہ از ملازما
 خاص قرار واقعی صورت گرفت خود بدولت و اقبال رونق افزای شدند -
 انا سجا بہ نواب مشیر الملک بہادر حکم اقدس شرف نفاذ یافت کہ جمعہ خرج ملک و مال
 و جواہر و خزاین وغیرہ کار خانجات از مستعدیان تعلقہ نرمل دریافت کردہ بملاط ^{حظ}
 حضور بگذرانند حسب الحکم خداوندی حساب دریافتند مبلغ یک کروڑ روپیہ نقد
 سوائے از قسم جواہر و زیور و غیرہ کار خانجات فیانخانہ و شترخانہ و طویلہ ^{سپان}
 و اضراب انبار غلہ و ذخیرہ سرب و باروت کلیم اثاث البیت یک کروڑ روپیہ

برآمد و باقی همه بصرف عمارت و فوج متصرف گشت بعد فتح حصار نرمل و مندرج
 تمامی قلعات بیرون آمدت چهل روز بسیر و تماشا ساسی محلات باغ پر و انخته بفتح فیروز
 مراجعت سجید را آباد فرمود بجای رسیدن کارخانہ جنبی حکم اقدس شرف صدور
 یافت که آنچه اضراب عمدہ از قسم پنجرس و بڈ ہات باشتند تعلقہ گو لکنڈہ برسا
 و اضراب آہنی فسیل و بتایر شہر پناہ نرمل بقدر ضرورت و اگر گذارند چنانچہ اہلکاران
 جنبی مامور بکار شد. ہ تبدیری در کج سجید را آباد بردہ مابقی ذخیرہ سرب و باروت
 و گولہ ہاسے آہنی و اجناس سس و برنج و بڈ ہات پس ماندہ کارخانہ لوط ریبری
 و غیرہ سامان و بنا دینی و جزائر و بان و رہکلمہ فراموش شدہ مدتها کہ ہر یک جنبی
 مبلغ ہزار ہا حاصل شد از دائرہ تعداد و موازنہ بیرون جا بجا در کوٹھ جات متفعل و غیرہ
 دہشتہ خدمت قلعداری و عملداری نرمل با جمعیت دو ہزار ہار و ستر ہزار پیادہ
 ہاسے احتشام و شصت اسم منصبداران متعینہ بالا حصار قلعہ نرمل مقرر فرمودہ از
 لغیری احتشام جنگ بنام میر امام علیخان بہادر بہر بان الدولہ معزز و سرفراز
 فرمودند و احتشام جنگ را بصوبداری بلدہ ایلیچپور شرف حضرت ارزانے
 فرمودند مدت دو نیم سال حکومت نمود۔

سبب کنیدن محالات اہم باغ و روانہ شدن چوبینہ و غیرہ بکینہ

ہر گاہ کہ احتشام جنگ بشرف حضرت حضور فائز ایلیچپور گردید بعد چند روز بہ تیاری
 عمارت مجلس القبرین نرمل و ترکیب منشین پرداخت۔ میگوبند کہ متصل بمقام
 یک منزل بنگلہ قدیم موسوم بہ سبز بنگلہ بنا کردہ نواب غفر انبواب آصفیہ پو و چونکہ
 خود بدولت از انتظام گردآوری صوبہ بڑا ط فارغ شدہ پناہر چھاوئی با ایلیچپور رونق
 می شدند۔ اکثر اوقات در ان بنگلہ چلوس می فرمودند و لہذا ہمہ وضع و شریف

ساکنان شهر تبرکاً حفظ آداب آن بنگله منظور داشتند با احتیاط و حفاظت مکان
 فراش و غیره مردم خدمتی مقرر کرده به نگاهداشت می پرداختند. صوبه مذکور آن بنگله
 نخل عمارت محلسه خود تصور کرده از بیخ برکنده سنگ و خشت آنجا به تعمیر محالات
 خود صرف گردانید. واقعه نگاران سرکار از بی اعتدالی صوبه مذکور در حضور معروض
 داشت بندگالغالی را بملاحظه عنایت بر خاطر مبارک کمال تاسف و ناگوارگز
 مشیر الملک بهادر عرض کرد که معاوضه شترارت و بی اعتدالی آن بدکردار این
 غلام جان نثار محالات ابراهیم باغ که در نرمل است از بیخ و بنیاد کنده کشند
 میرساند. همون وقت بنام میرزین العابدین خان پسر برهان الدوله که
 بقصداری نرمل مقرر بودند حکم حضور شرف صدور یافت چنانچه دو هزار گما
 و یک هزار رساله سید فخرالدین برین کار مامور شده محالات مذکور کنده بجهت
 بروند. در حیدرآباد روشن بنگله و پنج محله که شنیده می شوند تمام چوبینه محالات
 نرمل در آنجا صرف شده.

ذکر حکومت یوزاب خان و بهایم جنگ

سید عاقل خان لب پاک یکی از منصبداران بادشاهی در اوایل ساکن
 بالندرونانی الحال در قصبه سرسی بود باش داشتند بعد وفات خود چهار
 فرزند یادگار گذاشت. اول سید اکبر خان دویم سید اصغر خان. سوم
 سید غیرت خان. چهارم سید علیخان. چنانچه سید اکبر خان بواقعه نگاری
 احمد نگر و سید غیرت خان بواقعه نگاری سیکا کول مامور و معزز بودند. و
 میر امام علیخان در حضور نواب غفراناب حاضر باش دربار می بود. بعد چند
 روز در عهد ریاست نواب ستطاب معلی القاب میر نظام علیخان بهادر

بندگان عالی به محنت و کاروانی مورد الطاف و عنایات گشته بخطاب برهان
 بهادر بهرام جنگ و بصوبداری بلده ایلیچپور سرفراز گشتند بعد تسخیر قلعه نزل ۱۱۹۸
 یکمزار یکصد و نود و هشت هجری از ایلیچپور طلب حضور گشته از تعین رسمی فرخ مرزا خان
 بهادر احتشام جنگ بعبد قلعداری و نیابت پنجمال نزل با جمعیت پنج هزار با
 احتشام و منصبداران و بلی اسپان متعینه قلعه نزل سرفراز فرموده خود بدو
 و اقبال بندگان عالی مراجعت بحیدرآباد فرود آمد بعد چند ماه مشیر الملک بهادر
 مدارالمهام از خان مسطور نوعی آن گذار خاطر سپید کرده در حضور عرض نمود که تعلقه
 نزل از قدیم الایام آباد و مسیر حاصلست اگر حکم شود بعنوان تعهد رقم مبلغ سرکار
 مقرر کنانیده مستاجر دیگر بران دیار فرستاده آید - ارشاد شد که بهتر است چنانچه
 در بنیاب احکام حضور بنام خان مذکور شرف نفاذ یافت که رقم تعلقه پنج مجال نزل
 به تعهد مبلغ پنج لک روپیه در حضور قرار یافته باید که از زمینداران و تعلقداران آنجا
 قبولیت حاصلت مبلغ مذکور نویسیانیده در حضور ارسال دارد خان مزبور همه زمینداران
 تعلقداران مذکور را پیش خود طلبیده گفتند که احکام حضور بدین متوال شرف صدور
 یافته اگر از دست شما با پای بجای این رقم می شود قبولیت با نوشته بدین نامبر
 با بموجب گفته بهادر مذکور باید که مصالح اندیشیده فرد کیفیت جمع تعلقه مبلغ سه نیم
 روپیه نوشته گفتند که سواست این رقم یک جبه زیاده وصول نمی شود و نرسند
 نامی زئار دارین بنکاجی پنڈت دیوان ایلیواران سابق الذکر در عمل مبارک الملک
 مرحوم به پیشکاری دیوانی مامور بود بعد تعین احتشام جنگ متصدیان سرکار عالی
 بعلت محاسن به گرفتار ساخته در حیدرآباد نظر بند کرده بودند - در آنحال زمینداران
 تعلقه نزل دانستند که راوند مذکور از قدیم الایام بکیفیت تعلقه مذکور واقف محرم
 است - بلکه در هر یک ساله مورثی در اخت مایان خواهد کوشید - اگر نیابت نزل